

هنگام بازسازی صحنه «آتش در تابوت» لو رفت

سکانس رمز آلود در سناریوی پدرکشی!

که تاکنون تلاش کرده بود با داستان سربایی های باورپذیر، برادر کوچک ترش را بی گناه جلوه دهد، این بار در مخمصه سوالات تخصصی قاضی ویژه قتل عمد گرفتار شد و دیگر نتوانست هر سر نخ‌ی از این کلاف سردرگم را به سویی بکشاند. این جوان ۲۷ ساله که دیگر چاره‌ای جز بیان حقیقت ماجرای قتل هولناک پدرش نداشت در اعتراضاتی تکان دهنده گفت: پدرم معتاد به مواد مخدر صنعتی بود به همین دلیل مدام مادر مرا اذیت می کرد، دیگر از رفتارها و پر خاشگرگی هایش به تنگ آمده بودم! حتی به خاطر دلیل زمانی که کودکی ۶-۵ ساله بودم یک روز مقداری از مواد مخدر پدرم گم شد. او به همین دلیل مادر مرا آن قدر با شیلنگ زد که همه بدنش کبود شد. این خاطرات وحشتناک از همان دوران خردسالی در ذهنم باقی ماند و رفتار های خشن پدرم نیز ادامه داشت به گونه ای که وقتی چند ماه قبل فرزندانم

روز برادرم را بقتل پدرم مخالفت کرد اما در نهایت با یادآوری رفتارهای خشن و ظلم هایی که در حق مادرم کرده بود، او را راضی کردم که در اجرای سناریوی «پدرکشی» مرایاری دهد. آن شب قرار شد من به خانه خودم بروم و زمانی که پدرم به خواب رفت «احسان» یک تک زنگ به من بزند و من بلافاصله آن را «ده بدهم! این رمزی بود بین من و برادرم که مرا از آماده بودن موقعیت مناسب برای قتل آگاه سازد. بنابر گزارش خراسان، متهم این پرونده جنایی در حالی که در تنگنای سوالات قاضی «عارفی راد» پاسخی جز سکوت نداشت، با بیان این که برای نجات برادرم از مجازات قانونی دروغ گفتم، به ادامه این ماجرای وحشتناک پرداخت و گفت: شب از نیمه گذشته بود که برادرم تک زنگ زد و من بلافاصله به طرف خانه پدرم حرکت کردم. با کلیدی که داشتم در حیاط را گشودم و وارد خانه شدم. پدرم به خواب عمیقی فرو رفته بود. به آرامی مواد بیهوشی را روی دستمال ریختم و آن را جلوی دماغش گرفتم. او که با این عمل چشمانش را باز کرد، فقط یکی دو بار دستش را تکان داد اما خیلی زود بیهوش شد. من بی درنگ تشت پلاستیکی را از داخل آشپزخانه پر از آب کردم و سر پدرم را درون آن فشار دادم. مدتی در همان وضعیت نگه داشتم تا این که آخرین نفس هایش را کشید و جان سپرد. حالا باید برای انتقال جسد مر حله دوم نقشه ام را اجرا می کردم. در این هنگام قاضی «عارفی راد» پرسید شمار مراحل بازجویی گفتید که برادر تان هنگام انتقال جسد وقتی متوجه جنایت شد به پای شما به چهارپایه فلزی بر خورد کرد و با صدای آن برادرم از طبقه بالا به پایین آمد و در جریان قتل قرار گرفت! ولی این ماجرا با آن چه در صحنه جنایت رخ داده است، مطابقت ندارد. گزارش اختصاصی خراسان حاکی است، در همین حال مقام قضایی از «احسان» (برادر کوچک متهم به قتل) خواست تا به طبقه بالای ساختمان برود و هر زمان صدای افتادن چهارپایه را شنید به طبقه پایین بیاید اما هر چه متهم پدرم مناسب دیدم و از آن جایک سره به خانه پدرم رفتم، تا نقشه ام را با «احسان»

در میان بگذارم. برادرم به تازگی از خدمت سربازی بازگشته بود و در طبقه بالای منزل پدرم زندگی می کرد. من مدت ها بود که نقشه کاملی را برای قتل پدرم آماده کرده بودم به همین دلیل وقتی چند وقت قبل برای بررسی اوضاع اشتغال به تهران رفتم از خیابان ناصر خسرو مقداری داروی بیهوشی و دست بندهای پلاستیکی خریدم و آن ها را در خانه ام پنهان کردم. آن

سجاد پور- دو جوان که در یک سناریوی جنایی هولناک، پدرشان را در مشهد به قتل رسانده و جسد او اردون کمد چوبی به آتش کشیده بودند، هنگام بازسازی صحنه قتل، سکانس های رمز آلود و زوایای پنهان این ماجرای تکان دهنده را فاش کردند. به گزارش اختصاصی خراسان، مقدمات بازسازی صحنه جرم فراهم شده بود. دو برادر ۲۷ و ۲۱ ساله در حالی که پایندهای آهنین آنان بر سنگ فرش راهروهای پلیس آگاهی کشیده می شد، درون خود نشستند تا به محل وقوع جنایت منتقل شوند. هنوز زوایای پنهانی در پرونده «پدرکشی» وجود داشت که اعتراضات دو جوان متهم به قتل، برای قاضی ویژه قتل عمد قانع کننده نبود چرا که او احتمال می داد بر خلاف اظهارات «ایمان» (متهم به قتل) برادر کوچکش «احسان» نیز در جریان نقشه قتل بوده است!

گزارش خراسان حاکی است: دقایقی بعد



متهم هنگام تشریح صحنه جنایت در حضور قاضی عارفی راد

خودروهای پلیس مقابل ساختمانی دو طبقه در منطقه الهیه مشهد توقف کردند و بدین ترتیب بازسازی صحنه جنایت در حضور قاضی «محمود عارفی راد» آغاز شد. ابتدا سر هنگ نوریان (افسر پرونده) به تشریح جزئیاتی از ماجرای دستگیری متهمان و اعتراضات آنان در بازجویی های مقدماتی پرداخت و سپس «ایمان» (متهم به قتل)، مقابل دوربین قوه قضاییه قرار گرفت تا رشته های این کلاف پیچیده را به یکدیگر گره بزند. او خودروهای پلیس مقابل ساختمانی دو طبقه در منطقه الهیه مشهد توقف کردند و بدین ترتیب بازسازی صحنه جنایت در حضور قاضی «محمود عارفی راد» آغاز شد. ابتدا سر هنگ نوریان (افسر پرونده) به تشریح جزئیاتی از ماجرای دستگیری متهمان و اعتراضات آنان در بازجویی های مقدماتی پرداخت و سپس «ایمان» (متهم به قتل)، مقابل دوربین قوه قضاییه قرار گرفت تا رشته های این کلاف پیچیده را به یکدیگر گره بزند. او

کوتاه از حوادث

***صد او سیما/**سرکلانتری جنوب غرب تهران سارقان و جیب برانی را دستگیر کرد که در بهشت زهرا، هنگام کفن و دفن، اقدام به جیب بری از نزدیکان متوفی می کردند و با تصاویری که خانواده ها در هنگام مراسم گرفته بودند جیب بران شناسایی و دستگیر شدند. همچنین مأموران نیروی انتظامی در بهشت زهرا سارقانی را دستگیر کردند که اقدام به بریدن آهن آلات از اموال بهشت زهرامی کردند.
***ایسنا/** سردار گودرزی فرمانده مرزبانی از متلاشی شدن باند قاچاق سلاح در هنگ مرزی «ثلاث باباجانی» خبر داد و افزود: در این عملیات قاچاقچیان با استفاده از تاریکی شب و جغرافیای کوهستانی منطقه از محل متواری شدند و مرزبانان در پاک سازی از محل موفق شدند، ۳۷ قبضه کلت به همراه ۳۷ تیغه خشاب مر بو طرا کشف کنند.
***ایسنا/** بر اساس گزارش ها، دست کم هشت تن در پی وقوع سیلاب ناشی از بارش شدید باران در کردستان عراق، جان خود را از دست دادند.
***ایسنا/** بر اثر سقوط یک فروند هواپیمای شخصی در جمهوری دومینیکن، ۹۰۰ سرنشین آن کشته شدند.
تو کلی/ سرهنگ علی کریمی جانشین انتظامی شهرستان کهنوج گفت: باتوقیف یک دستگاه وانت مزدا ی حامل بار ضایعات، ۳۰۰ کیلوگرم سیم و کابل برق سرقتی شبکه هوایی و اشعاع منازل، هشت عدد کنتور آب و سه عدد باتری خودروی سرقتی کشف و یک متهم دستگیر شد.
***فارس/** سرهنگ علی همه خانی معاون آموزش و فرهنگ ترافیک پلیس راهور تهران بزرگ از حادثه برخورد شدید سواری پژو با یک اصله درخت در پی سبلی پدر به پسر در هنگام رانندگی در مسیر بهشت زهرا خبر داد و افزود: در این حادثه پسر به شدت مصدوم و به بیمارستان منتقل شد.
تو کلی/ سرهنگ حسن عبدلی فرمانده انتظامی شهرستان شهر بابک از توقیف یک دستگاه وانت پیکان حامل ۱۶۶ کیلو حشیش هنگام عبور شبانه از محور شهر بابک-خاتم استان یزد و دستگیری یک متهم خبر داد.

اختصاصی خراسان

در امتداد تاریکی

ملاقات با هوو در بازداشتگاه

باورم نمی شد، حیرت زده و با چشمانی نگران به نوجوان ۱۵ ساله ای می نگریستم که همسرم را با با صدای کر دوزن دیگری نیز قربان صدقه شوهرم می رفت که ...

زن ۴۰ ساله در حالی که به میلیون هاتومان وجه نقد درون کیفش خیره شده بود و اشک هایش بر سنگ فرش های اتاق دایره مدد کاری اجتماعی کلانتری می چکید، درباره سرگذشت خود به مشاور و کارشناس اجتماعی کلانتری امام رضا (ع) گفت: ۲۲ سال قبل خاله ام واسطه خواستگاری جوانی از من شد که پادوی یک مغازه فرش فروشی بود. وقتی او را در شب خواستگاری دیدم مهرش در قلمم لانه کرد و این گونه بود که با تعریف و تمجیدهای خاله ام با «محمود» از دواج کردم. زندگی مشترک ما در حالی با شور و شوقی عاشقانه آغاز شد که هیچ گاه کاستی ها و کمبودهای زندگی را احساس نکردم. او مردی ایده آل بود و من هم برای سعادت و خوشبختی خانواده ام تلاش می کردم. یک پسر و یک دختر حاصل از دواج مان بود و من در رویاهای شیرین زندگی غرق بودم اما پنج سال بعد از شروع این زندگی مشترک آرام آرام احساس می کردم همسرم بی حوصله و بی تفاوت شده است. گویا مانند گذشته در ساعتی که کنار من می گذراند خیلی خوشحال به نظر نمی رسید. گاهی از مدد های ازدواج مجدد برخی از افراد سخن می گفت که زندگی خوبی دارند اما هر بار با برخوردهای تند من روبه رو می شد که زندگی دیگران ربطی به ما ندارد. خلاصه در همین روزها محمود با کلی قرض و وام یک باب مغازه در مرکز شهر خرید و خودش به تجارتش پرداخت. حالا دیگر زندگی ما هر روز بهتر می شد اما از غیبت های زیاد همسرم آزرده خاطر می شدم. او به بهانه کار و کاسبی حتی بیشتر شب ها را در محل کارش می گذراند یا به خاطر خرید و فروش و تجارت به شهرهای مختلف کشور می رفت و من فرزندانم را تنها می گذاشت. با این حال هیچ گاه به او اعتراض نمی کردم چرا که معتقد بودم همسرم برای رفاه و آسایش ما تلاش می کند. از سوی دیگر نیز شرایط کاری او موجب می شد امور مربوط به کارش را در شهرهای دیگر انجام دهد. حالا دیگر اوضاع مالی خوبی داشتیم و من هم با همه وجود تلاش می کردم تا همسرم کمبودی نداشته باشد. روز ها به همین ترتیب می گذشت تا این که با شیوع کرونا بسیاری از فروشگاه ها تعطیل شدند و خریدهای مردم به دلیل اوضاع اقتصادی کشور کمتر شد. این در حالی بود که همسرم خریدهای زیادی را انجام می داد و در قبال آن چک پرداخت می کرد ولی اوضاع آن گونه پیش نرفت که همسرم پیش بینی کرده بود، به همین دلیل چک هایش یکی پس از دیگری بر گشت می خورد و او در یک مخمصه خود ساخته گرفتار شده بود.

در این شرایط باید به کمک همسرم می رفتم. همه طلا هایم را فرو ختم و به همراه پس اندازهایم به طلبکارانش دادم اما بدهکاری های همسرم خیلی بیشتر بود تا این که روزی متوجه شدم یکی از طلبکاران حکم جلب همسرم را گرفته و او توسط مأموران کلانتری امام رضا(ع) مشهد بازداشت شده است تا رضایت شاکي را بگیرد. وحشت زده و نگران خودم را به کلانتری رساندم و وقتی نجیرهای گره خودم به پایهای محمود را دیدم دنیا دور سرم گر خید. نمی توانستم این صحنه را تحمل کنم و به او قول دادم تا صبح همه مبلغ بدهکاری اش را تهیه کنم و بلافاصله از کلانتری بیرون آمدم. شبانه به سراغ پدرم رفتم. گوشواره های دخترم را فرو ختم و از هر دوست و آشنایی پول قرض کردم و بالاخره تا صبح ده میلیون تومان به بدهکاری همسرم را درون کیفم ریختم و شادمان به طرف کلانتری رفتم اما دزبان کلانتری اجازه ورود نمی داد و می گفت هر بازداشتی فقط یک ملاقات کننده دارد. به او می گفتم من همسر یکی از بازداشتی ها هستم و من این ساعت بامداد کسی به ملاقات او نرفته است، خلاصه با توصیه افسر نگهبان اجازه ورود گرفتم اما آن چه را می دیدم باورم نمی شد. محمود دست بند به دست به دیوار تکیه زده بود و زن جوانی به همراه پسری ۱۵ ساله در کنارش بودند. آن پسر همسرم را با با صدای کر دوزن جوان هم قربان صدقه اش می رفت. وقتی در یک لحظه چشم محمود به من افتاد دست و پایش را گم کرد. او در حالی که از خجالت سرش را پایین انداخته بود ملتسانه گفت تو را به خدا مرا ببخش. این اشتباه را هفت سال قبل مرتکب شده و حالا ...

کیف پول از دستان یخ زده ام آویزان بود و نمی دانستم چه تصمیمی بگیرم چرا که محمود را از صمیم قلب دوست داشتم و ... گزارش خراسان حاکی است: با صدور دستوری ویژه از سوی سرهنگ شریفی (رئیس کلانتری امام رضا(ع)) بررسی های روان شناختی و مشاوره ای در باره این ماجرا آغاز شد. **ماجرا ی واقعی با همکاری پلیس پیشگیری خراسان رضوی**



عکس ها اختصاصی از خراسان

جنایت معترف شد و گفت: من بعد از صرف شام به طبقه بالا رفتم ولی منتظر بودم تا پدرم به خواب برود. وقتی پایین امدم متوجه خواب سنگین پدرم شدم بلافاصله یک «تک زنگ» به برادرم زدم که هر مز بین ما بود. بعد از آن هم در صحنه قتل پدرم حضور داشتم و به برادرم در انتقال و به آتش کشیدن جسد کمک کردم ...

بر اساس این گزارش پس از پایان اعتراضات متهمان و روشن شدن زوایای پنهان این جنایت تکان دهنده، قاضی ویژه قتل عمد در حالی هر دو متهم را با صدور قرار بازداشت موقت روانه زندان کرد که دیگر گره کوری در این پرونده جنایی دیده نمی شد.

🔴 سابقه خبر

به گزارش اختصاصی خراسان، عصر چهاردهم مهر ماه گذشته بقایای اندکی از یک جسد سوخته درون نخاله های ساختمانی در انتهای بولوار اقدسیه مشهد کشف شد و بدین ترتیب تحقیقات پلیسی برای شناسایی هویت جسد در حالی با صدور دستور ات ویژه ای از سوی قاضی «محمود عارفی راد» ادامه یافت که خبر این جنایت در صفحه حوادث روزنامه خراسان به چاپ رسید. وقتی این خبر در شهر منتشر شد، فردی با پلیس آگاهی تماس گرفت و از گم شدن ناگهانی یکی از بستگانش خبر داد. بدین ترتیب کارآگاهان جنایی زبده اداره جنایی پلیس آگاهی خراسان رضوی وار دعمل شدند و به سرینج هایی از پرونده مرد گم شده رسیدند که در منطقه الهیه سکونت داشت و همسر او نیز در پی یافتن شوهرش بود. بنابر این گزارش کارآگاهان با شناسایی خانواده مقتول تحقیقات گسترده ای را در این باره آغاز کردند تا این که «ایمان» پسر مقتول مورد بازجویی قرار گرفت. قاضی ویژه قتل عمد که روی یک جنایت خانوادگی متمرکز شده بود، ناگهان با دیدن آثار سوختگی روی دست این جوان ۲۷ ساله بلافاصله دستور بازداشت وی را صادر کرد و از کارآگاهان خواست در باره آثار سوختگی تحقیق کنند چرا که احتمال می رفت او هنگام سوزاندن جسد دچار سوختگی شده باشد. وقتی این جوان مورد بازجویی های تخصصی وفنی قرار گرفت ساعتی بعد به قتل پدر معتادش اعتراف کرد و گفت: او مادرم را خیلی آزار می داد و من طاققت رفتارهای خشن پدرم را ندانستم به همین دلیل تصمیم به قتل او گرفتم و جسدش را به آتش کشیدم. در ادامه بازجویی ها مشخص شد که احسان (برادر متهم) نیز در ارتکاب جنایت باوی همکاری کرده است.

نا گفته های خانواده دختر محبوس شده در خانه وحشت

و همسایه ها رفت و آمد می کردند. همان روز بود که سمیه از خانه بیرون رفت و دیگر بازنگشت. «او ادامه داد: «بعد از ناپدید شدن دخترم، دیگر زندگی بر ایام جهنم شد. همه جا به دنبالش گشتم. من کارمند یک مجتمع دانشگاهی هستم. از وقتی سمیه رفت از آن ها خواستم به من مرخصی بدهند، ولی موافقت نکردند. من هم مجبور بودم دنبال دخترم بروم. برای همین کارم را از دست دادم و بیکار شدم. هر روز و هر شب به جاهایی که ممکن بود برود سر زدم. به محله مولوی وهرندی رفتم. باتوق تمام دختران فراری ویی خانمان را گشتم. به باتوق معنادان هم سرزدم. اما هیچ ردی از دخترم نبود. دیگر هممان ها مرا می شناختند چون هر شب به سراغشان می رفتم. حتی از من پول می گرفتند تا اگر دخترم را دیدند به من خبر بدهند، ولی فایده ای نداشت. گاهی اوقات هم به دروغ می گفتند دخترم را دیده اند تا از من پول بگیرند. در این سال ها زندگی ام را وقف جست و جوی دخترم کردم. اما هرگز نتوروش را هم نمی کردم که در خانه ای حبس شده باشد.»

از طرف دیگر تیم جنایی هر روز زوایای جدیدی و دختران می گفت که چون مأمور است، آن ها را برای بازجویی به خانه اش آورده است. می گفت چون می خواهد از آن ها اطلاعات بگیرد، برای همین باید در خانه اش از آن ها سوال کند. من فقط صدای آن ها را می شنیدم مثلاً یک دختر دیگر بود که او را هستی صدا می زد. آن دختر همانی بود که توانست از پنجره فرار کند یا یک زن دیگر را هم به خانه آورد که مرتب فریادی زد و سر و صدامی کرد. برای همین خواهر سعید او را فراری داد.»

فرار از خانه پدری

این در حالی است که پدر سمیه نیز در تحقیقات به باز پرس گرفت: «مدتی می شد که از مادر سمیه جدا شده بودم. من و سمیه در خانه مادرم زندگی می کردیم. سمیه همیشه بهانه می گرفت و در خانه بند نمی شد. همیشه از من می خواست او را به پارک ببرم. من هم وقت نداشتم. از طرفی متوجه شدم که با دوستانش مواد می کشند. برای همین او را در خانه حبس کردم و اجازه ندادم از خانه بیرون برود تا این که یک روز مادرم ندری آش داشت. در خانه باز بود



نجات ۹ طبیعت گرد و مرگ یک نفر در دیزین

رئیس سازمان امداد و نجات جمعیت هلال احمر از نجات ۹ تن و کشف پیکر آخرین بازمانده از تیم ۱۰ نفره طبیعت گردی که در ارتفاعات دیزین دچار حادثه شده بودند، خبر داد. مهدی ولیپور در گفت و گو با ایسنا افزود: این حادثه عصر پنج شنبه گذشته اتفاق افتاد که متأسفانه فرد مصدوم که یک مرد حدود ۵۰ ساله بود به دلیل شدت جراحات و آسیب دیدگی، فوت کرد و پیکر او با بالگرد به پایین منتقل شد.